

The Relationship Between Religion and Humanity in the Thought of Josiah Royce: An Analysis of the Theory of the "Beloved Community"

Author¹, Ali Fathi

1. Corresponding author, Department of philosophy, Faculty of theology, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: Ali.fathi@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received:

Revised:

Accepted:

Published online:

Keywords:

Religion,
Josiah Royce,
Religious Identity
Beloved Community,
Loyalty

ABSTRACT

The relationship between religion and humanity has been a fundamental issue in philosophy, sociology, and theology, undergoing various transformations in response to intellectual and social developments. In the modern era, particularly in the West, the rise of rationalism, secularism, and individualism has led to critical questions regarding the role of religion. In this context, Josiah Royce, an American idealist philosopher, proposed the theory of the "Beloved Community" as a novel framework to explain the connection between religion, society, and human identity. According to him, religion is not merely a set of metaphysical beliefs but rather an ethical and social commitment to a spiritual community, where loyalty to transcendent values and the collective good forms the essence of religious life.

This study employs a descriptive-analytical method to examine Royce's theory in relation to the challenges of spirituality in the contemporary world. The findings indicate that, despite Royce's emphasis on the role of religion in fostering social cohesion, his theory faces several critical challenges. These include ambiguity in defining the "Beloved Community," neglect of the revelatory and mystical dimensions of religion, and the potential ideological misuse of the concept of loyalty. A comparative analysis of Royce's ideas with Islamic philosophy reveals that, in contrast to Royce's perspective—where religion is primarily conceived as a moral-social system—in Islamic thought, faith in divine revelation and transcendent truth constitutes the core of religiosity. The results of this research suggest that, if integrated with epistemological and revelatory dimensions, Royce's theory of the Beloved Community could serve as a framework for rethinking the role of religion in the modern world. This study reaffirms that, despite the challenges posed by modernity, religion remains a vital source of meaning in contemporary human life.

Cite this article: Ali Fathi (2024). Critical Analysis of the Concept of "Immortality" in Josiah Royce's Philosophy: From Ethics to Metaphysics <http://doi.org/JPHT-202502-1006107> (R1)

© The Author(s). Ali Fathi

Publisher: University of



DOI: <http://doi.org/JPHT-202502-1006107> (R1)433

نسبت دین و انسان در اندیشه‌ی جوزایا رویس: تحلیلی بر نظریه‌ی "جامعه‌ی وفاداران"

علی فتحی^۱

۱. نویسنده مسئول، گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: ali.fathi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: تاریخ بازنگری: تاریخ پذیرش: تاریخ انتشار: کلیدواژه‌ها: دین ، جوسیا رویس، هویت دینی ، جامعه‌ی وفاداران ، وفاداری.	مسئله‌ی نسبت دین و انسان از مباحث بنیادین در فلسفه، جامعه‌شناسی و الهیات است که با تحولات فکری و اجتماعی همواره دستخوش تحولاتی بوده است. در دوران مدرن و به طور خاص در غرب، رشد عقل‌گرایی، سکولاریسم و فردگرایی، منجر به طرح پرسش‌های مهمی در حوزه‌ی دین شده است. در این میان، جوزایا رویس، فیلسوف ایده‌آلیست آمریکایی، با ارائه‌ی نظریه‌ی «جامعه‌ی وفاداران» کوشیده است تا چارچوب نوینی برای تبیین پیوند دین، اجتماع و هویت انسانی ارائه دهد. او دین را نه صرفاً مجموعه‌ای از باورهای منافیزیک، بلکه تعهدی اخلاقی و اجتماعی به یک اجتماع معنوی می‌داند که در آن، وفاداری به ارزش‌های متعالی و خیر جمعی، جوهره‌ی دینداری را تشکیل می‌دهد. این جستار، با اتخاذ روش تحلیل توصیفی-انتقادی، نظریه‌ی رویس را در نسبت با چالش‌های معنویت در جهان معاصر مورد نظر و تأمل قرار داده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم تأکید رویس بر نقش دین در تقویت انسجام اجتماعی، نظریه‌ی او با نقدهای مهمی مواجه است؛ از جمله ابهام در تعریف جامعه‌ی وفاداران، نادیده گرفتن ابعاد وحیانی و عرفانی دین، و امکان سوءاستفاده‌ی ایدئولوژیک از مفهوم وفاداری. مقایسه‌ی آرای رویس با سنت فلسفی اسلامی نشان می‌دهد که برخلاف رویکرد او که دین را عمدتاً نظامی اجتماعی-اخلاقی تلقی می‌کند، در اندیشه‌ی اسلامی ایمان به وحی و حقیقت متعالی، بنیان دینداری را تشکیل می‌دهد. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که نظریه‌ی جامعه‌ی وفاداران، با پذیرش ابعاد معرفتی و وحیانی دین، می‌تواند به مثابه امکانی برای بازاندیشی جایگاه دین در جهان مدرن قلمداد شود. این نوشته، نشان می‌دهد که دین، با وجود چالش‌های ناشی از مدرنیته، همچنان نقش مهمی در معنابخشی به حیات انسان معاصر ایفا می‌کند.

استناد: فتحی، علی؛ (۱۴۰۳) نسبت دین و انسان در اندیشه‌ی جوزایا رویس: تحلیلی بر نظریه‌ی "جامعه‌ی وفاداران". فلسفه دین

<http://doi.org/JPHT-202502-1006107> (R1)



© نویسندگان. علی فتحی

ناشر: دانشگاه تهران.

۱. مقدمه و طرح مسئله

پرسش از نسبت میان دین و انسان همواره از جمله مسائل و مضامین بنیادین در حوزه مطالعات مربوط به فلسفه، جامعه‌شناسی و دین بوده است. در طول تاریخ، دین نه تنها همچون نیرویی معنابخش، بلکه به مثابه رکن مهمی از ارکان اساسی در تکوین هویت فردی و اجتماعی بشر نقش داشته است. این پدیده، با ایجاد چارچوب‌های ارزشی، اخلاقی و هنجاری، مسیر تعاملات انسانی را هدایت کرده و زمینه‌ی انسجام اجتماعی را فراهم آورده است. با این حال، ورود به دوران مدرن، همراه با تحولات فکری و اجتماعی گسترده، به دگرگونی در تلقی از دین و نقش آن در زیست‌جهان انسانی انجامیده است. گسترش سکولاریسم، عقل‌گرایی انتقادی، و فردگرایی در سده‌های اخیر، موجب تغییر در شیوه‌های ربط و نسبت انسان با دین شده است. در حالی که برخی از افول دین در جوامع مدرن سخن می‌گویند، مطالعات تجربی و پژوهش‌های معاصر حاکی از آن است که دین همچنان (هرچند در اشکال و صورت‌های متنوع) به حیات خود ادامه داده و نقش مهمی در معنابخشی به زندگی انسان ایفا می‌کند.

در این میان، جوزایا رویس، فیلسوف برجسته‌ی ایده‌آلیست آمریکایی، با ارائه‌ی نظریه‌ی **جامعه‌ی محبوب**^۱، قرائتی نوین از جایگاه دین در دنیای مدرن ارائه داده است. از منظر او، دین نه صرفاً مجموعه‌ای از باورهای متافیزیکی، بلکه نوعی پیوند عمیق میان فرد و اجتماع معنوی است که در آن، حقیقت و ارزش‌های اخلاقی متعالی محور اصلی تعاملات انسانی را شکل می‌دهند. این جستار با هدف تحلیل دیدگاه رویس، جایگاه دین را در زندگی انسان معاصر مورد تأمل قرار داده و نسبت آن را با بحران‌های معنویت، هویت و اجتماع در دوران مدرن تحلیل می‌کند.

با توجه به تحولات گسترده‌ی معرفتی و اجتماعی در دوران معاصر، موضوع دین و نسبت آن با هویت و زیست‌جهان انسانی همچنان یکی از مباحث کلیدی در فلسفه، جامعه‌شناسی و مطالعات دین به شمار می‌رود. از یک‌سو، رشد گرایش‌های سکولار، افزایش

^۱ Josiah Royce (۱۸۵۵-۱۹۱۶)
The Beloved Community

نسبی گرایی اخلاقی و تغییر در الگوهای هویتی، چالش‌های نوینی را در زمینه‌ی جایگاه دین در جوامع مدرن ایجاد کرده‌اند. ۵
از سوی دیگر، ظهور جریان‌های نوپدید معنویت‌گرایی و تلاش برای بازتعریف دین در قالب‌هایی نوین، نشان‌دهنده‌ی پویایی این
پدیده و استمرار نقش آن در مواجهه با اقتضائات عصر جدید است.

مطالعه‌ی جایگاه دین از منظر جوزایا رویس، که با ارائه‌ی مفهوم *جامعه‌ی وفاداران* به تحلیل دین در چارچوبی نوین پرداخته است،
می‌تواند به درکِ بهترِ نسبتِ میانِ دین و انسانِ معاصر کمک کند. در شرایطی که بحران‌های هویتی، احساس ازخودبیگانگی و
فردگرایی افراطی در بسیاری از جوامع مدرن گسترش یافته، بررسی نظریه‌ی رویس می‌تواند بستری برای بازاندیشی در کارکردهای
دین فراهم آورد. از این رو، این پژوهش نه تنها از منظر نظری حائز اهمیت است، بلکه از حیث عملی نیز می‌تواند به درک عمیق‌تر
جایگاه دین در جوامع معاصر مدد رساند.

پرسش‌هایی که این جستار کوشیده به آن‌ها پاسخ دهد از این قرار است:

۱. دین چه نقشی در شکل‌دهی به هویت و معنا در زندگی انسان معاصر ایفا می‌کند؟
 ۲. جوزایا رویس چگونه جایگاه دین را در ارتباط با فرد و جامعه تبیین می‌کند؟
 ۳. آیا نظریه‌ی *جامعه‌ی وفاداران* می‌تواند به عنوان الگویی برای بازاندیشی در جایگاه دین در دنیای مدرن مورد استفاده قرار
گیرد؟
 ۴. چگونه می‌توان بر اساس دیدگاه رویس، نسبت دین و انسان معاصر را در بستر تحولات فرهنگی و اجتماعی امروز تحلیل
کرد و چه نقدهایی بر دیدگاه او وارد است؟
- پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که دین، به رغم تغییر در اشکال و شیوه‌های ظهور خود، همچنان نقش مهم و بنیادینی در
معنابخشی به زندگی انسان معاصر ایفا می‌کند. نظریه‌ی *جامعه‌ی وفاداران* که توسط جوزایا رویس ارائه شده است، با تأکید بر ارتباط
میان فرد و اجتماع معنوی، می‌تواند چارچوب کارآمدی برای تبیین جایگاه دین در دنیای مدرن فراهم آورد که در آن، وفاداری به
ارزش‌های مشترک و تعهد به اجتماع معنوی، همچون پاسخی به بحران‌های هویتی و اخلاقی جوامع مدرن تلقی می‌شود، هر چند که
چنان که در ادامه این جستار خواهیم دید نقدهای بنیادین و مهمی نیز بر دیدگاه او وارد است.
- این جستار، از روش تحلیل توصیفی-انتقادی برای بررسی آرای جوزایا رویس مدد گرفته و آن را در نسبت با چالش‌های مربوط به
معنویت در دنیای معاصر تحلیل نموده است. در بخش نخست، با تحلیل متون فلسفی و جامعه‌شناختی، تصویری جامع از تحولات
مرتبط با جایگاه دین در دنیای مدرن ارائه خواهد شد. در ادامه، با بررسی آثار جوزایا رویس، مفهوم *جامعه‌ی وفاداران* و نسبت آن با
دین مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و در نهایت، یافته‌های پژوهش در زمینه‌ی نقش دین در زندگی انسان معاصر، با تمرکز بر نظریه‌ی
رویس، ارزیابی و نقد خواهد شد.

۲. دین و هویت انسانی در گذر زمان

۲.۱. تعریف دین در سنت‌های فلسفی و جامعه‌شناختی

دین همواره به عنوان یکی از بنیادی ترین عناصر فرهنگی و اجتماعی بشر مطرح بوده و در طول تاریخ نقشی کلیدی در تکوین ارزش ها، باورها و هویت های فردی و جمعی انسان ها ایفا کرده است. با این وجود، ارائه ی تعریفی جامع و فراگیر از دین، همواره با چالش هایی همراه بوده است، چرا که متفکران و پژوهشگران حوزه های فلسفه، جامعه شناسی و دین پژوهی هر یک با رویکردهای خاص خود، این پدیده را در کانون تأملات خود قرار داده اند.

در سنت کلاسیک، اگوست کنت^۱ دین را در چارچوب تکامل معرفت بشری تحلیل کرده و آن را به عنوان یکی از سه مرحله ی تحول فکری انسان معرفی می کند که شامل مرحله ی دینی، متافیزیکی و علمی است. از دیدگاه او، در دوران ابتدایی، دین نقش محوری در تبیین پدیده های جهان ایفا می کرد، اما با پیشرفت عقلانیت و علم، جایگاه آن کمرنگ شده و به نفع معرفت علمی و تفکر انتقادی بساط آن برچیده شده است. (Comte, 2009, pp. 45-50)

از سوی دیگر، امیل دورکیم^۲ از بنیان گذاران جامعه شناسی دین، دین را نه فقط به عنوان مجموعه ای از باورهای فردی، بلکه به مثابه یک پدیده ی اجتماعی در نظر می گیرد. او در کتاب *صور/تبدیلی حیات دینی*، دین را چنین تعریف می کند: "نظامی از اعتقادات و اعمال مرتبط با امور مقدس که افراد را در قالب یک اجتماع اخلاقی به نام کلیسا متحد می کند". (Durkheim, 1995, p. 47). از نظر او، کارکرد اصلی دین ایجاد انسجام اجتماعی و تقویت همبستگی میان افراد است.

ماکس وبر^۳ با رویکردی تفسیری، دین را صرفاً به عنوان یک نهاد اجتماعی مورد بررسی قرار نمی دهد، بلکه آن را نیرویی تأثیرگذار در ساختارهای اقتصادی و فرهنگی نیز می داند. او در اثر برجسته ی خود، *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری*، نشان می دهد که چگونه باورهای دینی خاص، به ویژه آموزه های پروتستانی کالوینیسیم، تأثیر قابل توجهی در پیدایش سرمایه داری مدرن داشته اند (Weber, 2013, p. 102).

در دوران معاصر نیز اندیشمندانی همچون جان هیک^۴ و چارلز تیلور^۵ بر ابعاد معرفتی و هویتی دین تأکید ویژه ای داشته اند. جان هیک^۴ دین را پاسخی به "واقعیت متعالی" می داند که از طریق تجربه ی دینی قابل درک است. (Hick, 2004, p. 11) تیلور نیز دین را یکی از منابع اساسی معنا و هویت در دنیای مدرن می داند و استدلال می کند که انسان معاصر در تلاش است تا در جهانی چندفرهنگی و سکولار، معنای جدیدی برای هویت خود بیابد (Taylor, 2007, pp. 423-450).

۲.۲. نقش دین در ساختارهای هویتی و اجتماعی

دین همواره به عنوان یکی از مهم ترین منابع هویت انسانی مطرح بوده است، چرا که علاوه بر ارائه ی یک نظام ارزشی و اخلاقی، به افراد احساس تعلق و پیوند اجتماعی نیز می بخشد. (Smith, 2003, p. 23) هویت دینی، به عنوان بخشی از هویت فردی و جمعی، نقش تعیین کننده ای در سبک زندگی، نگرش به جهان و الگوهای رفتاری افراد دارد. (Geertz, 1973, p. 15)

از منظر جامعه شناسی، دین با ایجاد مجموعه ای از ارزش ها و هنجارهای مشترک، به تقویت همبستگی اجتماعی کمک می کند. دورکیم بر این باور است که دین از طریق مناسک و آیین های جمعی، افراد را به یکدیگر پیوند داده و به آنها احساس تعلق به یک

^۱Auguste Comte, 1830/1975

^۲Émile Durkheim

^۳Max Weber

^۴John Hick

^۵Charles Taylor

کل بزرگ‌تر را القا می‌کند. در جوامع سنتی، دین یکی از اصلی‌ترین معیارهای هویت‌بخش بوده و نقشی محوری در شکل‌دهی^۷ به ساختارهای اجتماعی ایفا کرده است. (Bellah, 1967, p. 107)

با این حال، نمی‌توان انکار کرد که در دوران مدرن، نقش دین در ساختارهای هویتی دچار تغییر شده است. پیتز برگر، در نظریه‌ی ساخت اجتماعی واقعیت، استدلال می‌کند که فرآیند سکولاریزاسیون باعث کاهش نفوذ دین در عرصه‌ی عمومی شده است، اما دین همچنان از طریق فرآیندهای "خصوصی‌سازی" و "پلورالیسم دینی" به حیات خود ادامه می‌دهد. به عبارت دیگر، در حالی که دین در گذشته به عنوان یک نیروی جمعی و نهادی تعریف می‌شد، در دوران مدرن به یک انتخاب فردی و متکثر تبدیل شده است (Berger, 1967, p. 107).

۲،۳. تفاوت نقش دین در سنت و مدرنیته

تحولات فکری و اجتماعی دوران مدرن تأثیرات عمیقی بر جایگاه دین و هویت دینی برجای گذاشته است. در جوامع سنتی، دین نه تنها به عنوان نیروی محوری در تبیین جهان و تنظیم روابط اجتماعی ایفای نقش می‌کرد، بلکه نظام‌های حقوقی، اخلاقی و فرهنگی نیز به شدت متأثر از آموزه‌های دینی بودند. در این چارچوب، هویت فردی و جمعی معمولاً در درون ساختارهای دینی شکل می‌گرفت. (Asad, 1993, p. 78)

اما در عصر مدرن، فرآیندهایی همچون سکولاریزاسیون، فردگرایی و عقل‌گرایی موجب تغییر در نقش دین شده‌اند. هابرماس، با معرفی مفهوم "عقلانیت ارتباطی"، توضیح می‌دهد که چگونه مدرنیته دین را از حوزه‌ی عمومی به حوزه‌ی خصوصی سوق داده است. (Habermas, 2008, pp. 103–110) در جوامع مدرن، هویت دینی دیگر یک امر پیش‌فرض و غیرقابل چالش نیست، بلکه به امری انتخابی و متکثر تبدیل شده است. (Taylor, 2007, pp. 320–340)

برخی نظریه‌پردازان، مانند چارلز تیلور، از "عصر امکان‌ها" سخن گفته‌اند؛ عصری که در آن انسان‌ها با گزینه‌های متعددی در حوزه‌ی معنویت و هویت دینی مواجه هستند. در این چارچوب، برخی افراد به سوی دین‌گریزی و سکولاریسم گرایش پیدا کرده‌اند و برخی دیگر به اشکال جدیدی از دینداری و معنویت‌های شخصی روی آورده‌اند. (Taylor, 2007, pp. 300; Roof, 1999, pp. 60).

از سوی دیگر، برخی اندیشمندان مطالعات دین، همچون گریگوری اسد، بر این باورند که مفهوم مدرن سکولاریسم، خود یک برساخت فرهنگی غربی است که دین را به صورت غیرضروری از حوزه‌ی عمومی جدا می‌کند. این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که نقش دین در دنیای معاصر همچنان موضوعی پیچیده و چندلایه است.

در مجموع، دین همواره یکی از عوامل کلیدی در شکل‌دهی به هویت انسانی بوده است، اما نقش و جایگاه آن در جوامع مختلف و بسترهای تاریخی متفاوت، دستخوش تغییر شده است. در جوامع سنتی، دین به عنوان نیروی محوری در تعیین هویت فردی و اجتماعی عمل می‌کرد. اما در دوران مدرن، با ظهور سکولاریسم، فردگرایی و پلورالیسم فرهنگی، نقش دین دچار تحولاتی شده و به جای یک نیروی اجتماعی فراگیر، به یک انتخاب شخصی و متنوع تبدیل شده است. با این حال، مطالعات معاصر حاکی از این است که

دین، حتی در جوامع سکولار، همچنان به عنوان یک منبع مهم برای هویت، معنا و انسجام اجتماعی مطرح است و در قالب‌های جدیدی باز تعریف شده است.

۳. جایگاه دین در اندیشه‌ی جوزایا رویس

۳,۱. رویکرد ایده‌آلیستی رویس به دین

جوزایا رویس (Josiah Royce) از برجسته‌ترین متفکران ایده‌آلیست آمریکایی است که آثار او تأثیر عمیقی بر حوزه‌های متافیزیک، اخلاق، فلسفه‌ی دین و اندیشه‌های اجتماعی گذاشته است. او دین را نه صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از باورهای متافیزیکی، بلکه به مثابه یک نیروی بنیادین در تکوین هویت فردی و اجتماعی انسان‌ها در نظر می‌گیرد (Royce, 1913, p. 45). از دیدگاه رویس، دین یک پیوند و نسبت عمیقی میان فرد و "حقیقت متعالی" ایجاد می‌کند که این ارتباط از طریق تعهد به اجتماع معنوی معنا یافته و ظهور می‌کند. (Royce, 1912, p. 78)

رویس در آثار خود، به ویژه در مسئله‌ی مسیحیت، بر این نکته تأکید دارد که دین، برخلاف تعبیر رایج نهاد گرایانه، پدیده‌ای پویا و زنده است که نه تنها در باورها، بلکه در تجربه‌ی دینی و حیات اجتماعی انسان‌ها متجلی می‌شود. او بر این باور است که انسان با اتکا به مفهوم "وفاداری"؛ خود را به یک کل متعالی متصل می‌کند. (Royce, 1913, p. 102) رویس این رویکرد را به عنوان نوعی ایده‌آلیسم اخلاقی معرفی می‌کند که در آن، حقیقت دینی نه در گزاره‌های انتزاعی، بلکه در تعهد عملی به یک اجتماع اخلاقی تحقق می‌یابد. (Royce, 1912, p. 143) به عقیده‌ی او، انسان تنها از طریق عضویت در یک اجتماع اخلاقی می‌تواند معنای حقیقی دین را درک کند و در جهت تحقق آن گام بردارد. (Royce, 1913, p. 102)

۳,۲. وفاداری به اجتماع معنوی به عنوان بنیان دین

رویس بر این باور است که وفاداری صرفاً یک ویژگی شخصی یا فردی نیست، بلکه بنیانی اساسی در استمرار حیات دینی به شمار می‌آید. از دیدگاه او، فرد زمانی به حقیقت دینی تقرب پیدا می‌کند که نسبت به یک اجتماع معنوی تعهد داشته باشد و این تعهد نه برای مقاصد و منافع شخصی، بلکه برای تحقق خیر جمعی و ارزش‌های متعالی باشد. (Royce, 1912, p. 143)

از جمله مفاهیم کلیدی در فلسفه‌ی دین رویس، جامعه‌ی وفاداران است. برخلاف دیدگاه‌های فرد گرایانه که دین را صرفاً یک امر شخصی می‌دانند، رویس معتقد است که دین تنها در بستر اجتماع معنا پیدا می‌کند و در قالب یک نیروی انسجام‌بخش اجتماعی عمل می‌کند. در این نظریه، اجتماع معنوی نه تنها یک گروه انسانی، بلکه فضایی برای تحقق حقیقت دینی و ارزش‌های اخلاقی به شمار می‌رود. (Royce, 1913, p. 198) به اعتقاد او، دین راستین تنها زمانی تحقق می‌یابد که افراد به یک اجتماع متعالی متعهد شوند که در آن، حقیقت، اخلاق و معنویت جایگاهی اساسی دارند. (Royce, 1913, p. 198)

این جامعه را نباید صرفاً یک نهاد مذهبی متعارف قلمداد کرد، بلکه کلیتی فراتر از ساختارهای اجتماعی و تاریخی است که افراد را به یکدیگر و به حقیقت متعالی پیوند می‌دهد. (Royce, 1916, p. 34) مفهوم "وفاداری" در اندیشه‌ی رویس، گوهر و هسته‌ی اصلی دین را تشکیل می‌دهد. او در اثر فلسفه‌ی وفاداری توضیح می‌دهد که انسان بدون وفاداری، فاقد انسجام اخلاقی و معنوی

خواهد بود. از دیدگاه او، وفاداری به دین به معنای پابندی به اصولی است که فرد را به ارزش‌های برتر و مسئولیت‌های^۹ اجتماعی ملزم و متعهد می‌سازد. (Royce, 1908, p. 62)

اما روشن است که این وفاداری به معنای پذیرش غیرانتقادی آموزه‌های دینی نیست، بلکه نوعی التزام آگاهانه و فعالانه به یک نظام معنوی است که فرد را در مسیر تعالی اخلاقی و خودسازی هدایت می‌کند. (Royce, 1913, p. 217) در این چارچوب، رويس دین را همانند یک نیروی اجتماعی تلقی می‌کند که می‌تواند انسان را از انزوا و فردگرایی افراطی خارج ساخته و او را در یک نظام معنوی گسترده‌تر قرار دهد. از نظر او، افراد از طریق عضویت در این اجتماع، معنای حقیقی زندگی را کشف کرده و در مسیر کمال اخلاقی گام برمی‌دارند. (Royce, 1913, p. 243)

۳,۳. دین و حقیقت متعالی در نگاه رويس

چنان که در فرازهای پیشین اشاره شد رويس دین را راهی برای درک حقیقت متعالی می‌داند، اما این حقیقت در نظرگاه او به مثابه یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه او از آن حقیقت به عنوان تجربه‌ای زنده و جمعی یاد می‌کند. (Royce, 1916, p. 89) از نظر او، حقیقت دینی نه تنها در تجربه‌ی فردی، بلکه در ارتباط فرد با یک کل معنوی قابل درک است. بنابراین، دین را می‌توان نوعی "ادراک جمعی از حقیقت" تلقی کرد که تنها از طریق پیوند با اجتماع وفاداران فراچنگ می‌آید. (Royce, 1913, p. 155)

او سه ویژگی اساسی برای دین راستین بومی شمرد:

۱. **پیوستگی با حقیقتی فراتر از فرد:** دین انسان را از خودمحوری فراتر می‌برد و او را با امر متعالی مرتبط می‌سازد. (Royce, 1912, p. 184).

۲. **پابندی اخلاقی و وفاداری فعال:** دینداری اصیل نه در باورهای نظری، بلکه در التزام عملی به یک اجتماع معنوی و ارزش‌های اخلاقی متجلی می‌شود. (Royce, 1908, p. 74)

۳. **معنابخشی به زندگی فردی و اجتماعی:** دین پاسخی به بحران‌های هویتی و اخلاقی ارائه می‌دهد و موجب ایجاد همبستگی و پیوندهای اجتماعی عمیق می‌شود. (Royce, 1913, p. 231)

او در مسئله‌ی مسیحیت، دین را به عنوان ابزاری برای ایجاد یک اجتماع مبتنی بر حقیقت و همبستگی معرفی می‌کند و معتقد است که تحقق چنین اجتماعی، هدف نهایی تجربه‌ی دینی است. (Royce, 1913, p. 289)

۳,۴. دین در برابر الحاد و سکولاریسم: پاسخ رويس به چالش‌های مدرن

در دوران مدرن، با گسترش سکولاریسم و ظهور اندیشه‌های الحادی، نقش دین در زندگی عمومی با چالش‌های جدی و جدیدی مواجه شده است. رويس در مواجهه با این چالش‌ها، کوشیده است از دین دفاعی عقلانی ارائه دهد و هم‌هنگام تأکید می‌کند که دین نه تنها با عقلانیت منافاتی ندارد، بلکه خود نوعی عقلانیت اخلاقی را بازتاب می‌دهد. (Royce, 1916, p. 107)

اجمال ادعای او این است که هر چند سکولاریسم مدرن، باعث کاهش نفوذ دین نهادی شده است، اما نمی‌تواند پاسخی به "نیاز معنوی" انسان دهد. رويس بر این باور است که دین، با فراهم آوردن یک چارچوب هویتی و اخلاقی پایدار، می‌تواند نسخه‌ای برای بحران‌های هویتی و اخلاقی دوران مدرن فراهم سازد. (Royce, 1913, p. 246) او به طور خاص نقدهای تند و تیزی بر فردگرایی

افراطی مدرن وارد می‌کند و ادعا می‌کند که اگر پیوندی با یک اجتماع معنوی برقرار نشود، انسان دچار ازخودبیگانگی و بی‌معنایی خواهد شد. (Royce, 1916, p. 132)

۴. انسان معاصر و چالش‌های دینی

۴.۱. بحران معنویت در دنیای مدرن

با ورود به دوره مدرن، جایگاه دین و معنویت در حیات انسان دستخوش حوادث اساسی شده و با چالش‌های بنیادینی مواجه گردیده است. فرآیندهایی نظیر سکولاریزاسیون، فردگرایی افراطی و پیشرفت‌های علمی سبب شده که بسیاری از افراد، دیگر دین را به عنوان منبع اصلی معنا و اخلاق در نظر نگیرند. (Taylor, 2007, p. 21) چارلز تیلور در عصر سکولار "افزایش امکان‌های بدیل" برای درک معنا و ارزش‌های اخلاقی را از ویژگی‌ها و خصائص شاخص مدرنیته می‌داند. این بدان معناست که افراد دیگر صرفاً به سنت‌های دینی گذشته متکی نیستند، بلکه در میان طیف گسترده‌ای از نظام‌های فکری و معنوی، گزینه‌هایی متنوع برای تعریف هویت خود دارند. (Taylor, 2007, p. 56)

در این میان، برخی متفکران همچون زیگمونت باومن (Bauman, 2000, p. 87) نیز از مفهومی به نام "جامعه‌ی سیال" یاد می‌کنند که در آن ارزش‌ها و هنجارها دیگر ثابت و قطعیت گذشته را ندارند و افراد به‌طور مداوم در حال بازتعریف هویت خویش هستند. این شرایط، به‌ویژه در زمینه‌ی دین و معنویت، به ایجاد "بحران معنویت" منجر شده است؛ بحرانی که در آن، انسان معاصر با احساس پوچی، عدم قطعیت در حوزه ارزش‌ها و ازخودبیگانگی مواجه شده است. (Bauman, 2000, p. 112)

۴.۲. بازتعریف دین در دنیای معاصر

با وجود گسترش سکولاریسم، شواهد تجربی نشان می‌دهند که دین نه تنها از میان نرفته، بلکه در اشکال نوین و متنوعی به حیات خود ادامه داده است. پیتز برگر (Berger, 1999, p. 23) در تحلیل خود از بازگشت دین در جهان معاصر تأکید می‌کند که دین همچنان به عنوان نیرویی هویت‌بخش و معناآفرین در جوامع مختلف نقش ایفا می‌کند. او معتقد است سکولاریزاسیون، موجب حذف دین نشده، بلکه تحول و دگرگونی آن را رقم زده است. (Berger, 1999, p. 39)

از مهم‌ترین تحولات دین در دوره‌ی معاصر، حرکت از دینداری نهادی به سمت معنویت شخصی است. (Roof, 1999, p. 74) در این الگو، افراد دیگر خود را محدود به چارچوب‌های یک مذهب خاص نمی‌بینند، بلکه باورهای متنوعی را از سنت‌های گوناگون برمی‌گیرند و نظام معنوی خود را به صورت فردی شکل می‌دهند. برخی پژوهشگران از این روند با عنوان دین بدون نهاد یاد می‌کنند. (Fuller, 2001, p. 88) این پدیده نشان می‌دهد که گرچه انسان معاصر همچنان در جستجوی معنا و تجربه‌ی امر قدسی است، اما دیگر لزوماً در قالب ادیان سنتی به این نیاز پاسخ نمی‌دهد.

۴.۳. تحلیل انتقادی نقش دین در جهان معاصر

با بازتعریف دین در دنیای مدرن، رویکردهای انتقادی گوناگونی نسبت به جایگاه و کارکرد آن پدید آمده است. برخی فیلسوفان پست‌مدرن، همچون ریچارد رورتی (۱۹۹۸، ص. ۱۲۷) و میشل فوکو (۱۹۸۴، ص. ۶۲)، دین را عمدتاً ابزاری برای کنترل اجتماعی و بازتولید قدرت تلقی می‌کنند. رورتی معتقد است که دین در بسیاری از موارد، مانعی در برابر رشد خردگرایی و دموکراسی بوده

است. (Rorty, 1998, p. 141) در همین راستا، فوکو نشان می‌دهد که چگونه نهادهای مذهبی، در طول تاریخ، ۱۱ گفتمان‌هایی را پدید آورده که به‌عنوان ابزاری برای اعمال سلطه‌ی ایدئولوژیک بر جوامع به کار گرفته شده است. (Foucault, 1984, p. 79).

در مقابل، فیلسوفانی همچون پل ریکور (۱۹۹۵، ص. ۱۸۴) و یورگن هابرماس (۲۰۰۸، ص. ۲۰۴) رویکردی متفاوت اتخاذ کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که دین، علی‌رغم چالش‌های ناشی از مدرنیته، همچنان می‌تواند به‌عنوان منبعی ارزشمند برای معنا، هویت و اخلاق در جوامع امروزی ایفای نقش کند. هابرماس در نظریه‌ی عقلانیت ارتباطی استدلال می‌کند که دین و عقلانیت سکولار نه تنها در تضاد با یکدیگر نیستند، بلکه می‌توانند از طریق گفت‌وگویی سازنده، به درک متقابل رسیده و در جهت تقویت همبستگی اجتماعی گام بردارند. (Habermas, 2008, p. 217).

در این میان، انسان معاصر با وضعیتی پیچیده و چندوجهی مواجه شده است. از یک سو، فرآیند سکولاریزاسیون نفوذ دین سنتی را در حوزه‌ی عمومی کاهش داده، اما از سوی دیگر، نیاز به معنا و ارزش‌های اخلاقی همچنان پابرجاست. دین نه تنها از بین نرفته، بلکه در اشکال جدیدی همچون معنویت شخصی و دین بدون نهاد بازتعریف شده است. این پدیده نشان می‌دهد که گرچه افراد ممکن است از چارچوب‌های مذهبی سنتی فاصله گرفته باشند، اما همچنان در جستجوی ارتباط با امر قدسی و متعالی هستند، هرچند این جست‌وجو لزوماً در قالب ادیان رسمی ممکن است اتفاق نیفتد.

۵. آینده‌ی دین در جهان معاصر

۵.۱. امکان بازسازی معنویت دینی در عصر مدرن

از جمله پرسش‌های اساسی در حوزه‌ی دین‌پژوهی معاصر این است که آیا دین همچنان در آینده نقشی اثرگذار در زندگی انسان خواهد داشت، یا آنکه با گسترش سکولاریسم و علم‌گرایی، به حاشیه رانده خواهد شد؟ برخی اندیشمندان، از جمله چارلز تیلور، بر این باورند که دین هرگز به‌طور کامل از زیست‌جهان انسانی حذف نخواهد شد، بلکه دستخوش تحولات ساختاری و بازتعریف خواهد گردید. (Taylor, 2007, p. 105).

تیلور در اثر مهم خود عصر سکولار توضیح می‌دهد که مدرنیته نه تنها باعث افول دین نشده، بلکه بستری را فراهم آورده که در آن، اشکال نوینی از دینداری پدیدار شده‌اند. (Taylor, 2007, p. 214) او این پدیده را پلورالیسم دینی می‌نامد و ادعا می‌کند که نگرش انسان معاصر نسبت به دین تغییر یافته است؛ به این معنا که دیگر خود را ملزم به پیروی از یک سنت خاص نمی‌داند، بلکه با نگاهی گزینشی، عناصر و مؤلفه‌های مختلفی از نظام‌های معنوی و دینی گوناگون را در کنار هم قرار داده و چارچوبی شخصی برای معنویت خود برمی‌سازد. (Taylor, 2007, p. 326).

در همین راستا، پیتز برگر (۱۹۹۹، ص. ۴۲) نیز از بازگشت دین در جهان معاصر سخن می‌گوید. او معتقد است که برخلاف پیش‌بینی‌های اولیه‌ی سکولاریزاسیون، دین همچنان به‌عنوان نیرویی تأثیرگذار در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی باقی مانده است. برگر تأکید می‌کند که عواملی همچون فرآیندهای جهانی‌شدن، مهاجرت‌های بین‌فرهنگی و بحران‌های اخلاقی موجب شده‌اند که دین نه تنها از بین نرود، بلکه همچنان در شکل‌دهی به جوامع نقش‌آفرینی کند. (Berger, 1999, p. 58).

این دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که دین، به‌رغم تغییر در ساختارها و کارکردهای خود، همچنان یکی از عناصر بنیادین در معنابخشی به زندگی انسان معاصر باقی خواهد ماند و در قالب‌های نوینی بازتعریف خواهد شد.

۵,۲. الگوهای نوین دینداری در جهان معاصر

در دنیای امروز، دینداری در حال تجربه‌ی دگرگونی‌های عمیقی است و اشکال جدیدی از معنویت و تجربه‌ی دینی پدیدار شده‌اند که با دینداری سنتی تفاوت‌های قابل توجهی دارند. این روند را می‌توان در چند محور اساسی بررسی کرد:

۵,۲,۱. معنویت بدون نهاد^۱

یکی از تغییرات چشمگیر در دینداری مدرن، رشد معنویت فردی بدون وابستگی به نهادهای دینی رسمی است. شمار قابل توجهی از افراد، به‌ویژه در جوامع غربی، خود را معنوی / اما غیرمذهبی معرفی می‌کنند. (Fuller, 2001, p. 112) این گروه، هرچند به نهادهای دینی سنتی تعلق ندارند، اما همچنان به جستجوی معنا و تجربه‌ی امر قدسی علاقه دارند. آن‌ها از منابع متنوعی، از عرفان شرقی گرفته تا روان‌شناسی مثبت‌گرا، برای ایجاد یک نظام معنوی شخصی بهره می‌برند. (Fuller, 2001, p. 128)

بنابر ادعای برخی مطالعات نشان داده است که این گرایش در میان نسل‌های جوان‌تر محبوبیت بیشتری یافته است و عده‌ای از افراد، به‌جای مشارکت در آیین‌های سنتی کلیساها و معابد، به فعالیت‌هایی نظیر مدیتیشن، یوگا و روش‌های درمانی جایگزین روی آورده‌اند (Roof, 1999, p.93. 147).

۵,۲,۲. دینداری انتخابی و ترکیبی

یکی دیگر از الگوهای نوین دینداری در جوامع مدرن، رهیافت گزینشی و ترکیبی نسبت به دین است. این افراد به‌جای پذیرش کامل یک مذهب خاص، عناصر مختلفی از ادیان و سنت‌های معنوی گوناگون را برمی‌گزینند و در سبک زندگی خود تلفیق می‌کنند. (Wuthnow, 1998, p. 63).

این پدیده، که گاه دینداری ترکیبی نامیده می‌شود، به‌ویژه در جوامع چندفرهنگی و میان نسل‌های مهاجر رواج دارد (Wuthnow, 1998, p. 79). چنین رویکردی به دین، بازتابی از جهان معاصر است که در آن پلورالیسم دینی و تعامل فرهنگی به امری رایج تبدیل شده است.

۵,۲,۳. دینداری دیجیتال و تأثیر فناوری بر تجربه‌ی دینی

از گونه‌های دیگر دینداری در دنیای معاصر، دینداری دیجیتال است؛ ظهور فناوری‌های دیجیتال، تجربه‌های دینی را نیز دستخوش تحول کرده است. امروزه، فضای مجازی نه تنها بستری برای ارتباطات اجتماعی است، بلکه نقش مهمی در ظهور دینداری‌های مدرن ایفا می‌کند. بسیاری از نهادهای مذهبی از رسانه‌های اجتماعی، پلتفرم‌های ویدئویی و متاورس برای ارتباط با پیروان خود و برگزاری آیین‌های مذهبی استفاده می‌کنند. (Campbell & Tsuria, 2017, p. 52)

اینترنت امکان شکل‌گیری اجتماعات معنوی مجازی را فراهم آورده است؛ فضاهایی که در آن، افراد می‌توانند بدون ۱۳ محدودیت‌های سنتی، باورهای دینی خود را تمرین کنند. از مراسم دعا و نیایش آنلاین گرفته تا کنفرانس‌های دینی در زوم و کلیساهای مجازی در متاورس، همگی بیانگر آن‌اند که دین و معنویت در حال انطباق با جهان دیجیتال هستند (Campbell, 2017, p. 87). الگوهای جدید دینداری نشان می‌دهند که دین، علی‌رغم تغییرات گسترده‌ی اجتماعی و فرهنگی، همچنان یکی از مهم‌ترین منابع هویت و معنا در زندگی بشر باقی مانده است.

۵,۳. بازخوانی اندیشه‌ی جوزایا رویس و چشم‌انداز آینده‌ی دین

با عنایت به این الگوهای نوین دینداری که ذکر آن رفت و با در نظر گرفتن تحولات عمیق دنیای معاصر، بازخوانی اندیشه‌های جوزایا رویس درباره‌ی دین می‌تواند چشم‌انداز روشن‌تری از آینده‌ی معنویت در جامعه ارائه دهد؛ جامعه‌ای که در آن، افراد به حقیقتی متعالی و ارزش‌های اخلاقی مشترک متعهد هستند. (Royce, 1913, p. 198)

از جمله دغدغه‌های اساسی اندیشمندان دنیای مدرن، بحران هویت و ازخودبیگانگی ناشی از فردگرایی افراطی است (Bauman, 2000, p. 67). رویس معتقد بود که وفاداری به یک اجتماع معنوی می‌تواند پاسخی به این بحران باشد، زیرا احساس تعلق به یک کل بزرگ‌تر، به زندگی فردی معنا و انسجام می‌بخشد. (Royce, 1913, p. 243) انسان فردیت خود را در ضمن اجتماع و جامعه وفاداران تعریف می‌کند و هویت خود را در ضمن چنین اجتماعی بازمی‌شناسد.

با تفسیر اندیشه‌ی رویس در بستر مدرن، می‌توان گفت که آینده‌ی دین نه در بازگشت به الگوهای سنتی، بلکه در شکل‌گیری جوامع معنوی جدید نهفته است؛ جوامعی که به جای اتکا بر ساختارهای خشک و نهادی، بر همبستگی اخلاقی و تعهد به ارزش‌های مشترک استوار باشند. (Royce, 1916, p. 157)

تحولات اخیر نشان می‌دهند که دین نه تنها از میان نرفته، بلکه در حال تغییر و بازتعریف است. ظهور پدیده‌هایی مانند معنویت بدون نهاد، دینداری انتخابی و دینداری دیجیتال نشان‌دهنده‌ی سازگاری دین با نیازهای جدید بشر است. این الگوهای نوین، بیانگر آن‌اند که انسان معاصر همچنان در جستجوی معنا و ارتباط با امر قدسی است، هرچند این جستجو دیگر در برخی مجامع در چارچوب‌های سنتی انجام نمی‌شود.

در این میان، بازخوانی نظریه‌ی جامعه‌ی وفاداران رویس می‌تواند چارچوبی ارزشمند برای تحلیل آینده‌ی دین فراهم کند. از نگاه او، دین تنها در بستر یک اجتماع معنوی پایدار معنا می‌یابد و این دیدگاه می‌تواند راهگشای درک جایگاه دین در جهان مدرن و تحولات پیش رو باشد.

۶. نقد و ارزیابی اندیشه‌ی جوزایا رویس در باب دین و نسبت آن با انسان معاصر

چنان که اشاره شد اندیشه‌ی جوزایا رویس در باب دین، به‌ویژه مفهوم جامعه‌ی وفاداران، یکی از نظریات مهم در فلسفه‌ی دین به شمار می‌آید که تأثیر قابل توجهی بر حوزه‌های دین‌پژوهی، جامعه‌شناسی و اخلاق داشته است. رویس دین را نه صرفاً مجموعه‌ای از باورهای ماورایی، بلکه نوعی تعهد اخلاقی و اجتماعی به یک حقیقت متعالی می‌داند. (Royce, 1913, p. 198) با این حال، همچون هر نظریه‌ی فلسفی دیگر، اندیشه‌ی او نیز با نقدها و چالش‌های متعددی روبه‌رو شده است. در این بخش، ضمن بررسی دیدگاه‌های موافق و مخالف، به تحلیل نقاط قوت و محدودیت‌های نظریه‌ی او پرداخته می‌شود.

۶،۱. نقاط قوت نظریه‌ی رویس در باب دین

۶،۱،۱. رویکرد اجتماعی و اخلاقی به دین

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی نظریه‌ی رویس، تأکید بر نقش اجتماعی و اخلاقی دین است. برخلاف بسیاری از سنت‌های الهیاتی که دین را صرفاً مجموعه‌ای از باورهای متافیزیکی تلقی می‌کنند، رویس آن را در چارچوب تعهد اخلاقی به یک اجتماع معنوی تعریف می‌کند. (Royce, 1916, p. 34)

این دیدگاه با استقبال برخی متفکران معاصر، از جمله فرانک اوپنهاইمر، روبه‌رو شده است. او بر این باور است که نظریه‌ی رویس، دین را از چارچوب الهیات سنتی فراتر برده و آن را به عنوان نیروی اجتماعی و اخلاقی بازتعریف می‌کند که در ایجاد همبستگی و مسئولیت‌پذیری جمعی نقش دارد. (Oppenheimer, 2016, p. 87)

۶،۱،۲. پاسخ به بحران فردگرایی در دنیای مدرن

یکی دیگر از نکات قابل توجه در اندیشه‌ی رویس، نقد او بر فردگرایی افراطی در جوامع مدرن است. ادعای او این است که انسان مدرن، به دلیل گسست از اجتماع معنوی و فقدان پیوند با یک کل بزرگ‌تر، دچار بحران هویت و از خودبیگانگی شده است. (Royce, 1913, p. 243).

این دیدگاه با نظرات رابرت بلاه، جامعه‌شناس برجسته‌ی دین، همخوانی دارد. بلاه معتقد است که سست شدن پیوندهای اجتماعی در جهان مدرن، نیاز به انسجام معنوی جدید را افزایش داده است. (Bellah, 1985, p. 103) رویس، با ارائه‌ی مفهوم جامعه‌ی وفاداران، مدلی را پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند به احیای پیوندهای معنوی و کاهش تنهایی و بیگانگی انسان مدرن کمک کند.

۶،۱،۳. امکان تلفیق و همزیستی دین و عقلانیت مدرن

برخلاف برخی از نظریه‌های سنتی که دین را در تقابل با عقلانیت سکولار می‌بینند، رویس تلاش می‌کند دین را با عقلانیت اخلاقی و اجتماعی سازگار سازد. (Royce, 1916, p. 107)

در همین راستا، هابرماس نیز در نظریه‌ی عقلانیت ارتباطی، دیدگاه مشابهی ارائه داده است. او معتقد است که دین و عقلانیت مدرن نه تنها می‌توانند همزیستی داشته باشند، بلکه از طریق گفت‌وگو و تعامل، می‌توانند به ایجاد نظم اجتماعی و ارزش‌های مشترک کمک کنند. (Habermas, 2008, p. 204)

به همین دلیل، نظریه‌ی رویس را می‌توان یکی از تلاش‌های مهم در جهت یافتن نقطه‌ی اشتراک میان دین و مدرنیته قلمداد کرد؛ مدلی که به جای تأکید بر تعارض این دو، امکان تعامل و تلفیق آن‌ها را در کانون توجه خویش قرار داده است.

در عین حال، به رغم برخی نقاط قوتی که ممکن است در نظریه‌ی او وجود داشته باشد، با تأمل دقیق‌تر می‌توان به چالش‌های مهمی در اندیشه‌ی او اشاره کرد. تحلیل نقاط ضعف و نقدهایی که بر دیدگاه او وارد است، می‌تواند به درک جامع‌تری از جایگاه این نظریه در فلسفه‌ی دین او منجر شود.

۶،۲. نقدهای وارد بر نظریه‌ی رویس

۶،۲،۱. ابهام در تعریف "جامعه‌ی وفاداران"

یکی از مهم‌ترین نقدهایی که به نظریه‌ی رویس وارد شده، نامشخص بودن مرزهای جامعه‌ی وفاداران است. اگرچه او این ۱۵ جامعه را اجتماعی متعالی و اخلاق‌محور معرفی می‌کند، اما تعریف دقیقی از معیارهای عضویت و نحوه‌ی شکل‌گیری آن ارائه نمی‌دهد. (Royce, 1913, p. 289)

برخی منتقدان او، بر این باورند که این مفهوم بیش از حد انتزاعی است و فاقد چارچوبی روشن برای کاربرد عملی در جوامع مدرن است. (Brickman, 2019, p. 67) این ابهام باعث شده که نظریه‌ی رویس، با وجود جذابیت فکری، در تبیین دقیق کارکرد اجتماعی دین با محدودیت‌های عدیده‌ای مواجه باشد.

۶,۲,۲. چالش در نسبت میان دین و وفاداری

از دیگر نقدهای اساسی، تمرکز بیش از حد رویس بر مفهوم وفاداری به عنوان محور دین است. او دین را بیشتر در قالب تعهد اجتماعی و اخلاقی به یک اجتماع معنوی تعریف می‌کند و سایر ابعاد دین، همچون تجربه‌ی دینی و عرفان را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد. (McCarthy, 2012, p. 92).

منتقدانی همچون پل تیلیش استدلال می‌کنند که تجربه‌ی دینی امری شخصی و وجودی است که نمی‌توان آن را صرفاً به تعهد اجتماعی تقلیل داد. (Tillich, 1957, p. 112) همچنین، در سنت‌های عرفانی، حقیقت دینی نه از طریق عضویت در یک اجتماع، بلکه از طریق تجربه‌ی مستقیم با امر قدسی درک می‌شود. (James, 1985, p. 380) در نتیجه، تمرکز صرف رویس بر وفاداری جمعی، از نگاه منتقدان، می‌تواند درک ناقصی از ماهیت چندبعدی دین ارائه دهد.

۶,۲,۳. امکان سوءاستفاده‌ی ایدئولوژیک از مفهوم وفاداری

یکی از نقدهای جدی دیگر بر نظریه‌ی رویس، خطر تبدیل "وفاداری" به ابزاری برای سلطه و کنترل اجتماعی است. تأکید بیش از حد او بر وفاداری جمعی، در صورتی که نظارت عقلانی و انتقادی بر آن حاکم نباشد، می‌تواند به پذیرش بی‌چون‌وچرای ایدئولوژی‌های سرکوبگر منجر شود. (Oppenheimer, 2016, p. 121) تاریخ نشان داده است که وفاداری بدون نقد و آگاهی، زمینه‌ساز شکل‌گیری جنبش‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه در طول تاریخ بوده است. به همین دلیل، به نظر می‌رسد رویس باید در نظریه‌ی خود، دست کم سازوکارهایی را برای جلوگیری از انحراف این مفهوم و سوءاستفاده‌های احتمالی از آن ارائه می‌داد.

۶,۲,۴. محدودیت‌های روش‌شناختی: تقلیل دین به یک مسئله‌ی اخلاقی-اجتماعی

یکی دیگر از نقدهای جدی به نظریه‌ی رویس، کاهش دین به یک مسئله‌ی اجتماعی و اخلاقی، بدون توجه کافی به ابعاد متافیزیکی و نمادین آن است. (McCarthy, 2012, p. 92) این محدودیت چندین چالش اساسی به همراه دارد:

۱. **نادیده گرفتن نقش اسطوره و آیین در دین:** میرچا الیاده بر این باور است که یکی از ارکان اساسی دین، ساختارهای نمادین، اسطوره‌ها و آیین‌های مذهبی است که تجربه‌ی دینی را در ذهن افراد شکل می‌دهد. (Eliade, 1959, p. 34) لکن رویس، با تأکید صرف بر وفاداری، به جنبه‌های آیینی و نمادین دین، عنایت و التفات چندانی نداشته است.

۲. **کم‌توجهی به نقش احساسات دینی:** ویلیام جیمز، در مطالعات خود در روان‌شناسی دین، نشان داده است که احساسات دینی، یکی از عناصر بنیادین تجربه‌ی دینی است. (James, 1985, p. 39) با این حال، نظریه‌ی رویس بیشتر

بر تعهد عقلانی و اجتماعی به دین متمرکز است و نقش احساسات و تجارب عرفانی در آن کم‌رنگ به نظر می‌رسد. از این رو برخی منتقدان معتقدند که این مسئله، نظریه‌ی رویس را بیش از حد به سمت عقل‌گرایی افراطی سوق داده و از درک عمیق روان‌شناختی و احساسی دین دور کرده است.

افزون بر این مک‌کارتی از جمله منتقدان دیدگاه رویس بر این باور است که وی دین را بیش از حد به یک نظام اجتماعی و اخلاقی تقلیل داده و سایر ابعاد آن را نادیده گرفته است. (McCarthy, 2012, p. 92) و این امر منجر به نقدها و چالش‌های دیگری در ایده‌ی دینی-اخلاقی-اجتماعی او شده است.

۶,۲,۵. نقد هستی‌شناختی نظریه‌ی جوزایا رویس: ناسازگاری با بُعد وحیانی و متافیزیکی دین

یکی از اساسی‌ترین نقدهایی که به نظریه‌ی جوزایا رویس وارد شده، تقلیل دین به یک نظام اجتماعی-اخلاقی و نادیده گرفتن بُعد وحیانی و متافیزیکی آن است. رویس بر این باور است که حقیقت دینی تنها در بستر اجتماع تحقق می‌یابد. اما این دیدگاه با نظریات الهیاتی و متافیزیکی که دین را حقیقتی مستقل از اجتماع و ریشه‌دار در وحی و امر فراتاریخی می‌دانند، در تضاد و تقابل قرار می‌گیرد. ویلیام آلستون معتقد است که اگر دین صرفاً محصول تعاملات اجتماعی باشد، دیگر نمی‌توان آن را به مثابه یک حقیقت مستقل و فراتاریخی در نظر گرفت. (Alston, 1991, p. 98) این نقد نشان می‌دهد که نظریه‌ی رویس، دین را بیش از حد به بستر اجتماعی آن وابسته می‌کند و استقلال معرفتی آن را به بی‌غما برده است.

در سنت فلسفه‌ی اسلامی نیز دین، محصول اجتماع نیست، بلکه وحی الهی و حقیقتی متعالی تلقی می‌شود که وجود آن مستقل از ذهن و جامعه‌ی انسانی قرار دارد. فارابی در *آراء اهل المدينة الفاضله*، دین را حقیقتی الهی می‌داند که پیامبران واسطه‌ی انتقال آن به جامعه هستند (فارابی، ۱۳۸۹، ص. ۴۷). او تأکید دارد که هر چند اجتماع دینی ضروری است، اما حقیقت دین وابسته به آن نیست، بلکه دین امری پیشینی و الهی است که مستقل از ساختارهای اجتماعی تحقق دارد (فارابی، ۱۳۸۹، ص. ۵۴).

به همین ترتیب، ابن‌سینا نیز در برخی آثار خود تصریح می‌کند که معرفت دینی نه تنها از طریق عقل و اجتماع، بلکه از طریق وحی و اشراق نبی حاصل می‌شود (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج. ۲، ص. ۴۰۱). بنابراین، به نظر می‌رسد که نظریه‌ی رویس، با ارائه‌ی تفسیری غیر وحیانی از دین، با مبانی فلسفی دین، به‌ویژه در سنت اسلامی، سازگار نیست.

۶,۲,۶. نسبت میان وفاداری و ایمان در اندیشه‌ی اسلامی

یکی دیگر از چالش‌های اساسی نظریه‌ی رویس، عدم تمایز میان وفاداری اجتماعی و ایمان دینی در سنت اسلامی است. رویس دین را بر اساس تعهد و وفاداری به یک اجتماع دینی تعریف می‌کند (Royce, 1913, p. 102) اما در اسلام، ایمان به حقیقت متعالی و وحی الهی، برتر از هر گونه وفاداری اجتماعی است.

قرآن کریم در این زمینه تصریح می‌کند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و رسولش ایمان بیاورید) (نساء: ۱۳۶)

این آیه نشان می‌دهد که ایمان به حقیقت الهی مقدم بر هرگونه تعهد اجتماعی است. برخلاف نظریه‌ی رویس که تعهد به ۱۷ اجتماع را بنیان دین می‌داند، در اندیشه‌ی اسلامی، ایمان به وحی و حقیقت متعالی، اصل اساسی است. از این رو، می‌توان گفت که نظریه‌ی رویس با آموزه‌های اسلامی درباره‌ی جایگاه ایمان در دین، ناسازگار به نظر می‌رسد.

۶,۲,۷. مسئله‌ی حقانیت دین و عدم تطابق نظریه‌ی رویس با دین‌شناسی اسلامی

یکی دیگر از نقدهای عمیق وارد بر نظریه‌ی رویس، عدم تمایز میان حقانیت ادیان مختلف است. رویس همه‌ی ادیان را تحت مفهوم جامعه‌ی وفاداران قرار می‌دهد، بدون آنکه تفاوت‌های معرفتی و وحیانی آن‌ها را مدنظر قرار دهد. (Royce, 1913, p. 243)

در مقابل، اسلام برای دین حق، معیارهای مشخص وحیانی و عقلانی قائل است:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (همانا دین در نزد خدا، اسلام است) (آل عمران: ۱۹)

این آیه نشان می‌دهد که اسلام به‌عنوان حقیقتی مستقل از اجتماع مطرح است و معیار حقانیت دین، باید در وحی و عقل جستجو شود، نه در صرف وفاداری به یک اجتماع دینی!

بنابراین، نظریه‌ی رویس با مبانی دین‌شناسی اسلامی سازگار نیست، چراکه وفاداری اجتماعی را بر حقانیت دینی مقدم می‌داند و همه‌ی ادیان را در چارچوب یکسانی قرار می‌دهد.

۶,۲,۸. چالش‌های جامعه‌شناختی: ناسازگاری نظریه‌ی رویس با امت واحده‌ی اسلامی

یکی از چالش‌های بنیادین نظریه‌ی جوزایا رویس در باب دین، تأکید او بر استقلال اجتماعات دینی مختلف و عدم توجه به وحدت دینی جهانی است. رویس در نظریه‌ی جامعه‌ی وفاداران، دین را در قالب اجتماعات مستقل و متکثر دینی تحلیل می‌کند (Royce, 1916, p. 157). اما در اندیشه‌ی اسلامی، اصل بر امت واحده است، نه بر جوامع دینی متفرق.

قرآن کریم در این زمینه تصریح می‌کند:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (همانا این امت شما، امتی واحد است و من پروردگار شما هستم، پس مرا عبادت کنید) (الأنبياء: ۹۲)

این آیه نشان می‌دهد که در دین اسلام، وحدت دینی یک اصل محوری است که بر اجتماعات دینی پراکنده اولویت دارد. برخلاف دیدگاه رویس که بر استقلال اجتماعات دینی مختلف و وفاداری به آن‌ها تأکید می‌کند، در دین اسلام، امت اسلامی به‌عنوان یک کل یگانه و متحد بر اساس حقیقت واحده‌ی الهی تعریف می‌شود.

دین اسلام به‌جای تکیه بر وفاداری به جوامع دینی مجزا، بر ایجاد یک جامعه‌ی یگانه‌ی الهی تأکید دارد که تمامی مسلمانان را دربرمی‌گیرد. در این چارچوب، امت اسلامی فراتر از یک اجتماع دینی صرف، تجلی وحدت الهی در زمین است که ارتباط مستقیم با حقیقت متافیزیکی و وحیانی دارد.

^۱ . البته فارغ از تفاسیر مختلفی که ممکن است در باب این آیه (و نیز سایر آیات دیگری که در این فراز از مقاله آمده) وجود داشته باشد و اساساً پرداختن به آن خارج از موضوع این جستار است.

در مجموع، اگرچه نظریه‌ی رويس در تبیین نقش اجتماعی دین دارای ارزش‌های جامعه‌شناختی مهمی است، اما از منظر فلسفه‌ی اسلامی و سنت دینی، به دلیل نادیده گرفتن بنیادهای وحیانی و متافیزیکی دین، با چالش‌های جدی مواجه است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تحلیل جایگاه دین در زندگی انسان معاصر از منظر اندیشه‌ی جوزایا رويس و نظریه‌ی جامعه‌ی وفاداران نشان داد که دین، علی‌رغم چالش‌های مدرنیته، همچنان نقش محوری در معنابخشی به حیات فردی و اجتماعی ایفا می‌کند. رويس، با رویکردی که دین را نه صرفاً یک نظام اعتقادی متافیزیکی، بلکه تعهدی اخلاقی و اجتماعی می‌داند، تلاش می‌کند تا پیوند میان فرد، اجتماع و معنویت را در چارچوبی نوین بازتعریف کند.

نظریه‌ی وی با تأکید بر کارکرد اجتماعی دین، به‌عنوان پاسخی به بحران‌های ناشی از فردگرایی افراطی و ازخودبیگانگی مدرن مطرح شده و امکان تعامل دین با عقلانیت مدرن را فراهم می‌آورد. با این حال، این نظریه با چالش‌هایی همچون ابهام در تعریف جامعه‌ی وفاداران، تقلیل دین به عنصر وفاداری اجتماعی، و عدم سازگاری با رویکردهای مبتنی بر وحی مواجه است.

با توجه به پویایی و تحول مستمر دین در عصر معاصر، بازخوانی انتقادی نظریه‌ی رويس، همراه با ادغام ابعاد معرفتی، وحیانی و تجربه‌ی دینی، می‌تواند زمینه‌ی تعامل میان دین، عقلانیت و هویت فردی را فراهم ساخته و چارچوبی جامع‌تر برای تبیین جایگاه دین در جهان مدرن ارائه دهد.

- قرآن کریم.
- ابن سینا (۱۴۰۴ق). الشفاء. بیروت: دارالفکر.
- فارابی (۱۳۸۹). آراء اهل المدينة الفاضله. تهران: حکمت.
- **The Holy Quran**
- Al-Farabi (2010). **Ara Ahl al-Madinat al-Fadila (The Opinions of the People of the Virtuous City)**. Tehran: Hekmat. (in Arabic)
- Alston, W. P. (1991). **Perceiving God: The epistemology of religious experience**. Cornell University Press.
- Asad, T. (1993). **Genealogies of Religion: Discipline and Reasons of Power in Christianity and Islam**. Johns Hopkins University Press.
- Bauman, Z. (2000). **Liquid Modernity**. Polity Press.
- Bellah, R. N. (1967). **Civil Religion in America**. *Journal of the American Academy of Arts and Sciences*, 96(1), 1–21.
- Bellah, R. N. (1985). **Habits of the Heart: Individualism and Commitment in American Life**. University of California Press.
- Berger, P. L., & Luckmann, T. (1967). **The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge**. Anchor Books.
- Berger, P. (1967). **The Sacred Canopy: Elements of a Sociological Theory of Religion**. Doubleday.
- Berger, P. (1999). **The Desecularization of the World: Resurgent Religion and World Politics**. Wm. B. Eerdmans Publishing.
- Brickman, J. (2019). **The Ethics of Belief in Royce's Philosophy of Religion**. Cambridge University Press.
- Campbell, H., & Tsuria, R. (2017). **Digital Religion: Understanding Religious Practice in Digital Media**. Routledge.
- Durkheim, É. (1912/1995). **The Elementary Forms of Religious Life** (K. Fields, Trans.). Free Press.
- Eliade, M. (1959). **The sacred and the profane: The nature of religion**. Harcourt, Brace & World.
- Foucault, M. (1984). **The Foucault Reader** (P. Rabinow, Ed.). Pantheon Books.
- Fuller, R. (2001). **Spiritual but Not Religious: Understanding Unchurched America**. Oxford University Press.

- Geertz, C. (1973). **The interpretation of cultures: Selected essays**. Basic Books.
- Habermas, J. (2008). **Between Naturalism and Religion: Philosophical Essays**. Polity Press.
- Hick, J. (2004). **An Interpretation of Religion: Human Responses to the Transcendent**. Yale University Press.
- Ibn Sina (Avicenna) (1984). **Al-Shifa (The Healing)**. Beirut: Dar al-Fikr. (in Arabic)
- James, W. (1985). **The varieties of religious experience: A study in human nature** (M. E. Marty, Ed.). Harvard University Press.
- McCarthy, F. (2012). **Loyalty and the Moral Imagination: A Study of Josiah Royce's Ethics**. Oxford University Press.
- Oppenheimer, F. (2016). **Loyalty and Community in Josiah Royce's Religious Thought**. Oxford University Press.
- Ricoeur, P. (1995). **Figuring the Sacred: Religion, Narrative, and Imagination**. Fortress Press.
- Roof, W. C. (1999). **Spiritual Marketplace: Baby Boomers and the Remaking of American Religion**. Princeton University Press.
- Rorty, R. (1998). **Truth and Progress: Philosophical Papers Volume 3**. Cambridge University Press.
- Royce, J. (1908). **The Philosophy of Loyalty**. Harvard University Press.
- Royce, J. (1912). **The Sources of Religious Insight**. Charles Scribner's Sons.
- Royce, J. (1913). **The Problem of Christianity**. Macmillan.
- Royce, J. (1916). **The Hope of the Great Community**. Macmillan.
- Smith, C. (2003). **Moral, believing animals: Human personhood and culture**. Oxford University Press
- Taylor, C. (2007). **A Secular Age**. Harvard University Press.
- Tillich, P. (1957). **Dynamics of faith**. Harper & Row
- Weber, M. (1922/2013). **The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism** (T. Parsons, Trans.). Routledge.
- Wuthnow, R. (1998). **After Heaven: Spirituality in America Since the 1950s**. University of California Press.

حقالله پيښر فته شته